



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۱۹/۰۵/۲۴

عبدالقیوم میرزاده

تهدیداتی که از جانب قوم گرایان متوجه امنیت ملی کشور است

قبل از آنکه در باره چالشها و تهدیداتی که از ناحیه تعارضات و کشمکش های قومی فرا روی امنیت ملی کشور ما قرار دارد توضیح دهم نخست لازم میافند تا کلمه قوم را از لحاظ شکل و معنی به معرفی بگیریم. لازم به تذکر است که کلمه قوم یا (Ethnic) از واژه یونانی اتنوس یا اتنیکوس گرفته شده که یونانیان قدیم به قبایل کوچی که هنوز در شهر ها مستقر نشده بوند اطلاق میکردند و از دیدگاه مذهبی در گذشته های دور به بت پرستان خارج از تمدن هلنی و سپس به غیر یهودیان و یا غیر مسیحیان و به افراد درجه دوم گفته میشد. همچنان مفهوم قوم در زبان انگلیسی نیز دارای پیشینه ای نا پسند و منفی بوده و نشان دهندهی مجزأ کردن، جدا کردن و غیر خودی تلقی کردن برخی گروه های اجتماعی است و تا کنون هم چنین مورد استفاده ای را دارد. اروپائیان آنرا تقریباً همیشه به مفهوم نژاد های پست تر از خود اطلاق میکردند. در گذشته ها مفهوم قومیت و قوم همیشه معادل کفر و موهومات کفرآمیز به کار برده شده است. در اکثر لغتنامه های اروپایی و غیر اروپایی معادل کلمه ی قومیت، به غیر از گروه های اجتماعی و گروه های فرهنگی، به کافران ارجاع داده شده است. در لغتنامه یا فرهنگ های دری و فارسی قوم را به گروه از مردم که با هم قرابت خونی داشته باشند اطلاق کرده و معادل آن خویشاوند نیز آمده است. در توضیح بعضی فرهنگ های دری واژه قوم مترادف نژاد نیز تعبیر گردیده است. بعد ها این مفهوم قوم و قومیت در متون جامعه شناسی، سمت و سوی گروه های نژادی پیدا کرده که سیاه پوستان، نژاد زرد ها و دارنده گان باور یهودی هم به تدریج وارد این مقوله شدند و البته در دوره ی پایانی این تحول، کم کم مفهوم قومیت شامل گروه های زبانی و مذهبی دیگر هم گردید. اما آنچه که در کشورهای غربی در ارتباط با این مفاهیم مطرح می گردد چندان متناسب با ساختار اجتماعی و بافت اتنیک کشور ما نیست، در این جوامع تأکید روی این نکته است که اقوام و یا گروه های قومی به اشخاص و گروه هایی مهاجری اطلاق میگردد که از جاهای دیگری به آن سرزمین ها رفته اند که این البته در بطن خودش حاوی یک تناقض و پارادوکسی دیگر خواهد بود. به عنوان مثال چینی ها یا عرب هایی که از کشور خودشان به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرده اند در آن کشور به مثابه ی یک قوم مورد توجه قرار می گیرند، در حالی که در سرزمین خود جزئی از یک ملت بزرگ محسوب می شوند. آن ها در جامعه ی آمریکایی به لحاظ سرزمین بر خلاف قوم های دیگری که در جاهای دیگر هستند و تعریف شان با سرزمین پیوند خورده است، هیچ گونه پیوندی با سرزمین جامعه ی مورد نظر یعنی جامعه امریکا نداشته اند یعنی غریبه ها .

آنتونی سمیت (Anthony D. Smith ۱۹۳۹ - ۲۰۱۶) یکی از نظریه پردازان مشهور ناسیونالیزم و قوم گرایی و نویسنده کتاب ناسیونالیزم و مدرنیسم قوم را چنین تعریف میکند: " قوم به گروهی از انسانها اطلاق میگردد که اعضای این گروه اجتماعی بنابر یک افسانه ای خود را دارای ویژه گی های نیایی واصل و نسب مشترک دانسته و همچنان این گروه اغلباً دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی میباشد که به احتمال غالب طبق افسانه ای به آبا و اجداد شان بر میگردد و یا بنابر عواملی دیگر بوجود آمده و در جریان فعل و انفعالات اجتماعی شامل حال این گروه گردیده باشد که به این ترتیب یک قوم میتواند به یک کتله فرهنگی نیز گفته شود "

کلمه قوم را به مفهوم سیاسی - اجتماعی امروزینش برای اولین بار دیوید رایزمن (David Riesman ۱۹۰۹ - ۲۰۰۲) جامعه شناس آمریکایی بعد از سال ۱۹۵۰ در آثارش خاصاً در کتاب معروفش " انبوه تنها" بکار برد و بعد از آن در ادبیات حوزه سیاست و اجتماع کاربرد وسیع پیدا کرد. ولی ریشه تاریخی این کلمه در ادبیات ادوار مختلف تاریخ مفاهیمی متنوع و مختلفی را بیان میدارد. قوم در جوامع برده داری و فئودالی هم نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند، ولی این اشتراک شان هنوز به اندازه کافی پایدار نبود و در مقیاس کشور هایشان این اشتراک از منظر اقتصادی کامل نبوده است. جامعه

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

شناسان به این استنباط رسیده اند که در جوامع فیودالی یا ارباب رعیتی حاکمیت اقوام یا قوم گرایی یا ناسیونالیزم قومی که آنرا سیستم ملوک الطوائف نیز تعریف میکردند حاکمیت داشت که با ایجاد و انکشاف صنعت و تجارت، سرمایه داران جغرافیه سیاسی جهان را طوری تنظیم کردند تا امکان رقابت را برای امتعه تجارتي و تولیدی شان فراهم گردانند همان بود که ناسیونالیزم قومی یا قوم گرایی جایش را به ناسیونالیزم مدنی یا ملت خالی کرد که همین امر باعث مضمحل شدن سیستم فیودالی و پیدایش هویت ملی فرا قبیله‌ای و فر اقومی و سیستم دولت های متمرکز نیز گردید که در بحث کتاب "ملت - منافع ملی و دولت ملت" از این قلم این مسله به تفصیل توضیح گردیده است. اندیشوران علم جامعه شناسی به این باور هستند که پدیده ملت بنابر خصوصیت تولدش که در نتیجه جنگهای ممتد در اروپا (جنگهای سی ساله) بارور گردیده است. یعنی این پدیده محصول جنگ میباشد و تعریف های متفاوت از آن ارایه میکنند ولی همه این متفکرین جامعه شناسی متفقاً به این نظر اند که سیستم های ملوک الطوائف، ناسیونالیزم قومی یا قوم گرایی در طول تاریخ بشر محرک جنگهای خانمانسوز تباه کن بوده و باعث قتل عام و نابودی بشریت گردیده است که به همین سبب با عقد قرارداد و ستفالی (۱۶۱۸ - ۱۶۴۸) اروپایان این سیستم و این گرایش را به زباله دان تاریخ افکندند.

پتروس پتروسو عالی (۱۹۲۲ - ۲۰۱۶) ششمین سرمنشی سازمان ملل متحد در بین سالهای (۱۹۹۲ - ۱۹۹۷) بتاريخ ۹ نوامبر ۱۹۹۳ طی اجلاس عمومی ملل متحد به جهانیان هشدار داد که امنیت جهانی به علت گسترش و تشدید منازعات قومی پس از پایان جنگ سرد در معرض تهدید بالفعل قرار دارد. او در این گزارش اعلام کرد که بعد از ختم جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۳ در جهان ۱۲۷ جنگ بوقوع پیوسته است که اکثریت آنها بر پایه اختلافات قومی بود و اکثر کشور های جهان از این مصیبت خانمانسوز در امان نبوده اند.

بر اساس مطالعات جامعه شناسانه تد رابرت گر (Ted Robert Gurr ۱۹۳۶ - ۲۰۱۷) جامعه شناس امریکایی که مطالعات فراوان در زمینه منازعات قومی در جهان انجام داده است در کتاب خویش بنام "مردم علیه دولت ها" مینگارد: طی سالهای ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ (۵۰) جنگ و منازعه قومی در جهان که اهداف جدایی طلبانه و خود مختاری را عنوان کرده بودند و در حقیقت برای بی ثبات سازی مناطق استراتژییک دنیا رخ داد که عده از آنها به کمک خارجیان و مداخلات مستمر خارجی به استقلال رسیدند. در نتیجه این جنگهای قومی ۴ چهار میلیون نفر کشته، هفت میلیون نفر زخمی و معیوب و بیست و هفت (۲۷) میلیون نفر آواره شدند. این بود خسارات انسانی جنگهای قومی طی کمتر از دو سال از اینجا سایر خسارات اقتصادی، اجتماعی و روانی را شما خود میتوانید حدس بزنید. بناً تعارضات قومی یکی از فراگیر ترین و خشن ترین نوع تعارضات و اختلافات بشری است که در نتیجه آن تا کنون چندین بار قتل عام، نسل کشی، و پاکسازی های قومی در گوشه و کنار جهان بوقوع پیوسته است و مهمترین شکاف سیاسی، ساختاری و اجتماعی برای کشور ها همانا قوم گرایی و تعارضات قومی میباشد.

مطالعات قوم و قومیت به ویژه منازعات قومی در حوزه روابط بین المللی مبحثی جدید است. حاکم بودن پارادایم واقع گرایی بر روابط بین المللی، توجه به این متغیر بسیار تأثیرگذار را در سطح سیاست داخلی و بین المللی تحت الشعاع قرار داده است. در واقع از دهه ۱۹۹۰ بود که واژه قوم و قوم گرایی به مثابه یک محمل جدید در بازی های سیاسی تحت عنوان بازیگران در حاشیه مانده یا محمل های خفته در مطالعات روابط بین المللی و مطالعات جامعه شناسی توجه تحلیلگران و صاحب نظران جامعه شناس و روابط بین المللی و استراتژی سازان را به خود مشغول داشت.

پایه تیوریک فوران خشونت های دهشتناک قومی را در آسیا - افریقا امریکای لاتین - اروپای شرقی و ابروآسیا جامعه شناسان غربی طرح ریزی کردند. کتاب "برخورد تمدن ها" از ساموئل هانتینگتون Samuel Phillips Huntington (۱۹۲۷ - ۲۰۰۸) (سیاست دان و جامعه شناس امریکایی، کتاب منازعات بی پایان اثر ریچارد هاس Richard N. Haass متولد ۲۸ جو لای ۱۹۵۱ هم اکنون رییس شورای روابط خارجی وزارت خارجه ایالات متحده امریکا، کتاب آشوب از دانیل ماین هام و سایر آثار اندیشمندان جامعه شناس غربی و عده زیادی آثار دیگر در این راستا از یکطرف راهکار ها و خط مشی را برای سیاست گزاران کشور های خودشان رهنمایانه طرح دادند و از طرف دیگر طرح ها و مبانی تیوریک برای قوم گرایان، جدایی طلبان و ناسیونالیست های قومی گوشه و کنار جهان با شیوه های بدرد بخور مدرن برای این متعصبین قومی ارایه دادند که بر پایه همین مبانی تیوریک سیاستگذاران غربی برای دستیابی و تأثیر گذاری بالای نقاط استراتژییک جهان که منافع شان را در دراز مدت و تاکتیکی تأمین میکرد استراتژی های طرح کردند تا با استفاده از آشوب ها و تعارضات قومی کشور ها و مناطق مختلف جهان را بی ثبات ساخته و یا در جا هایی هم برای ایجاد توازن قوا نیز از این حربه استفاده کردند و دولت های با ثبات را از پا در آوردند.

در اینجا میخواهم توجه تانرا به گوشه ای کوچکی از نوشته ریچارد هاس که در کتاب "جنگ سی ساله جدید" بیان داشته جلب کنم:

"این یک منطقه‌ی ویران شده است که به سبب درگیری‌های مذهبی بین رقبای سنتی جبهه‌ی ایمان به وقوع پیوسته. این مناقشه همچنان بین شبه نظامیان و میانه روها برقرار است و بر آتش این مناقشه توسط حاکمان همسایه که به دنبال دفاع از منافع خود و بسط اثرگذاری شان هستند، دمیده می‌شود. مناقشات به صورت داخلی و در بین بخش‌های

منطقه به وقوع می پیوندد. تشخیص جنگ‌های داخلی و جنگ‌های قومی به امری ناممکن تبدیل شده است. دولت‌ها اغلب کنترلشان بر گروه‌های کوچک تر - شبه نظامیان و امثال آن‌ها- را در عملیات‌های داخلی و در سراسر مرزها از دست می‌دهند. روند تلفات بدتر می‌شود و میلیون‌ها نفر بی‌خانمان می‌شوند. (این همه درگیری‌ها زمانی بوقوع می‌پیوندد که نیروهای مسلح آمریکا و متحدین اش عراق، لبنان، سوریه، یمن، و کشور های آفریقایی را بخاک یکسان کردند و ده‌ها هزار نیروهای آمریکایی با پایگاه‌های مجهز عملیاتی، دفاعی، لوژستیک و استخباراتی در وجب و جب شرق میانه استقرار داشته و منافع آمریکا را پاسداری میکنند. م)

این عبارات اوصاف شرق میانه‌ی امروز است. در واقع این اوضاع همان توصیف اروپای نیمه‌ی اول قرن هفدهم است .

در شرق میانه در سال ۲۰۱۱، روند تغییرات پس از اینکه یک میوه‌فروش تونس‌ی که حقوقش پایمال شده بود، به نشانه‌ی اعتراض خود را به آتش کشید آغاز شد؛ طی چند هفته، منطقه شعله‌ور شد. (اشاره به بهار عربی طرح‌هایی است از خود این نویسنده که در آلمان رییس‌بورد پالیسی وزارت خارج ایالات متحده آمریکا بود. م) در اروپای قرن ۱۷م، یک شورش منطقه‌ای مذهبی به وسیله‌ی پروتستان‌های بوهمیایی علیه امپراتور کاتولیک هابسبورگ - فریدیناند دوم - موجب شعله‌ور شدن آن منطقه شد .

پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها به موازات هم برای حمایت از هم‌کیشان خود در سرزمینی که در دوره‌ای به آلمان کشیده شد، می‌کوشیدند. بسیاری از قدرت‌های آن دوران که شامل اسپانیا، فرانسه، سویدن و اتریش می‌شدند ناخواسته در آن کشمکش‌ها وارد شدند. ماحصل این اتفاقات جنگ‌های سی‌ساله بود که خشن‌ترین و مخرب‌ترین بخش تاریخ اروپا تا قبل از دو جنگ جهانی که در قرن بیستم رخ داد محسوب می‌شد .

تفاوت‌های آشکاری بین حوادث سال‌های ۱۶۴۸-۱۶۱۸ در اروپا و رویدادهای ۲۰۱۴-۲۰۱۱ در شرق میانه وجود دارد. با این حال تشابهات بسیار و البته جدی هم در این میان وجود دارد. سه و نیم سال پس از طلوع «بهار عربی»، احتمال جدی برای به وقوع پیوستن یک مبارزه‌ی طولانی‌مدت، پرهزینه و مرگبار وجود دارد؛ هر قدر هم که اوضاع بد هست می‌تواند بسیار بدتر هم بشود .

این بود شمه‌ای از میانی تیوریک که اندیشوران و سیاست‌گزاران غربی خاصاً آمریکایی برای شوراندن مسایل قومی و طغیان این آشوب‌ها در کشور های جهان و ساحات منافع حیاتی شان در دست دارند و داشتند .

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، رشد و شیوع بنیادگرایی افراطی اسلامی در پاکستان و اطراف افغانستان که توجه بازیگران سیاسی غرب و بویژه آمریکا را به اسلام و آنهم اسلام رادیکال نیز معطوف ساخت علاوه‌ا بر این پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، استفاده تاکتیکی از قومیت‌ها در تعاملات و معادلات سیاسی غرب و خاصاً ایالات متحده آمریکا بسیار اهمیت یافته است. بر این اساس آمریکا تلاش دارد تا در چارچوب جنگ مسلحانه و یا غیر مسلحانه با بهره برداری از مسئله قومیت‌ها در اکثر کشور هاییکه منافع استراتژیک اش را تأمین میکند به مقابله بپردازد که استراتژیست های چیره دست آمریکایی چون زبیینو بریزنسکی Zbigniew Brzezinski متولد ۲۸ مارچ ۱۹۲۸ و درگذشت ۲۶ می ۲۰۱۷ طراح نمادین و اصلی این سیاست در کتاب اش بنام " شانس دوم : سه رئیس

جمهور و بحران ابر قدرتی آمریکا **Second Chance: Three Presidents and the Crisis of American Superpower** و زلمی خلیل زاد متولد ۲۲ مارچ ۱۹۵۱ در کتاب اش بنام " فرستاده از کابل تا کاخ سفید سفر من در جهان آشفته" به صراحت و وضاحت تأکید مکرر بر حقانیت این پالیسی های شرارت محور شان برای دستیابی به منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در دولت های متاخر آمریکا داشته اند، که همچنان کار رایب این پالیسی را در کشور های اروپای شرقی بویژه یوگوسلاویای سابق، افغانستان، عراق، یمن، الجزایر، تونس، مصر و عده از کشور های آفریقایی به امتحان و سنجش گرفتند .

به قول رابرت ماندل **Robert Alexander Mundell C.C** متولد ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۲ کشور کانادا اقتصاد دان شهیر که به پدر ایرو نیز معروف است سه مؤلفه را یعنی ناتوانی و کاهش حاکمیت ملی، بالا رفتن شدید وابستگی بین المللی و افزایش مداخلات مسلحانه با پشتوانه خارجی باعث می‌گردد تا شعار های قوم گرایی و قومیت به شعار روز در استراتژیک ترین مناطق جغرافیایی جهان که در حوزه منافع حیاتی ابر قدرت بعد از جنگ سرد قرار داشت تبدیل شده و دامنه این آشوب‌ها دولت های با ثبات مناطق مختلف جهان را بی ثبات ساخته و نقاط مختلف دنیا را بحرانی و پر آشوب ساختند و سه مؤلفه که در بالا از آن ذکر شد بالای این کشور ها تحمیل گردید و حکومت های متمرکز و مقتدر به اشکال گوناگون تحت فشار درونی و بیرونی قرار داده شدند .

همچنان باری بوزان **Barry Gordon Buzan** نظریه پرداز انگلیسی متولد اپریل ۱۹۴۶ تهدیدات امنیتی که از جانب قوم‌گرایان علیه حاکمیت یک کشور در شرف تکوین می‌باشد سه نوع است: تهدیداتی که متوجه ساختار دولت - ملت در شرایط نا مساعد مانند بحث فدرال سازی و خود مختاری های ایالتی، تهدیداتی که سرنگونی دولت مرکزی را در نظر دارد بحث اجرای کودتا ها و فشار های مسلحانه نظامی علیه کل نظام و یا قسماً و سوم تهدید هایی که سازمان دولتی و سیستم سیاسی را هدف قرار میدهد و هر روز از چپ و راست به آن می‌تازند .

این پالیسی های خصمانه غرب در کشور ما نه تنها از اتحاد مردم بدور محور ملی جلوگیری کرده است بلکه انقطابات بسیار خطرناک و خانمانسوز بیشتر را بر کشور و مردم ما تحمیل کرده و حتی خطرات تجزیه کشور را محتمل میگرداند. در افغانستان این مسئله از ویژه گی خاص تاریخی نیز برخوردار است. زیرا افغانستان در یک قرن متأخر در تحت تأثیر استراتژی های انگلیس، روسیه تزاری و اتحاد شوروی از این حربیه در مقابل هند برطانویی و پاکستان به حیث سیاست رسمی کشور استفاده کرده و ریاست و وزارت را به این نام در چوکات اداره حکومت خویش داشته است که البته در نیمه دوم قرن متأخر کشور هند هم بحیث وسیله فشار در قبال پاکستان از حمایت کننده گان این پالیسی بوده است. استراتژیست های روسی برای دسترسی به بحر هند (آبهای گرم) و جلوگیری از نفوذ استعماری انگلیس بعد ها میراث دارش ایالات متحده امریکا در منطقه در پالیسی هایش در قبال کشور محبوب ما افغانستان شعار پشتونستان را که در اثر سیاست های ماجراجویانه انگلیسی در زمان سلطه اش بر نیم قاره هند پایه گذاری شده بود مطرح کرده و با استفاده از احساسات و ظنیرستانه عده از رجال سیاسی افغان آنرا به شدت مورد بهره برداری قرار دادند. روسها بوسیله عمال خویش در افغانستان دولت و حکومت ما را از همان آوان پیدایش نا میمون پاکستان به عدم پذیرش و برسمیت شناختن خط دیورند تشویق و ترغیب کرده و تحت فشار قرار دادند. در حالیکه در آوان خروج انگلیس از نیم قاره هند اتحاد شوروی که بصورت فاتح جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود میتوانست با استفاده از نفوذ بین المللی اش بر انگلیس نگون بخت فشار وارد کند تا مسئله سرحدات افغانستان با هندوستان بر حسب حقایق موجود آن زمان و اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه حل و فصل کند. و یا هم بعد از تشکیل کشور پاکستان با این کشور جدید التاسیس بر طبق خواست و اراده مردمان و دولت های منطقه و اسناد تاریخی مسایل مورد منازعه در چوکات اصول و روابط بین الدول حل و فصل میگردید تا چنین زخمی ناسوری برای منطقه به میراث نمی ماند .

اما با هزار دریغ و شور بختی نه تنها این معضل بر پایه روابط بین الدول، اصول همزیستی مسالمت آمیز، اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه عملی نگردید بلکه بعد از خروج انگلیس ها از نیم قاره هند پالیسی سازان و استراتژیست های اتحاد شوروی برای تحقق پالیسی استعماری رسیدن به آبهای گرم اعتماد به نفس بیشتر پیدا کرده با استفاده از ویژه گی های برتری جویانه عده از رجال حکومتی، در میان مردم عوام و رده های سیاسی افغانستان سرمایه گذاری هایی بزرگی کردند و در جریان تحقق این سیاست های متضاد با منافع علیای ملی افغانستان از جانب حکومت های آن زمان فعل و انفعالات بزرگی در میان یک قوم خاص بالترتیب مترادف قرار گرفت با شوک و تکان در میان سایر اقوام متشکله کشور که البته سرمایه گذاری در میان سایر اقوام هم در پالیسی های درازمدت این مداخله گران شامل بود. که بعد ها ایالات متحده امریکا و متحدین منطقوی اش به همکاری سازمانهای استخباراتی با استفاده از همین پالیسی از اقوام کشور ما نه تنها در بی ثبات سازی کشور ما از آن استفاده کردند بلکه در برگشت ورق بازی برای مداخله و مزاحمت در جمهوریت های سرحدات جنوبی اتحاد شوروی (جمهوری فدراتیف روسیه امروزی) هم استفاده کردند و میکنند .

با آنکه اداره مرکزی احصائیه افغانستان در هیچ سالنامه احصائیوی خویش در باره تعداد اقوام و اندازه نفوس آن در کشور ذکری بعمل نیآورده است و همچنان کدام سند احصائیوی مستند و قابل قبول برای همه از تعداد اقوام و تعداد نفوس این اقوام و به جزء از برآورد های تخمینی اداره مرکزی کدام احصائیه تأیید شده بین المللی از تعداد نفوس مجموعی کشور هم وجود ندارد اما یک راپور احصائیوی اداره بنیاد آسیا یا ایشیا فونڈیشن (Asia Foundation) در سال ۲۰۱۰ به قول خودشان با ضریب ۲,۵ اشتباه و همچنان راپور احصائیوی که در بین سالهای ۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ بوسیله شبکه های تلویزیونی بی بی سی BBC و ان بی سی NBC که هر دو احتمالاً همانطوریکه در بالا تذکرادم بر پایه پالیسی های مطرح ایالات متحده امریکا و متحدین غربی اش در امور افغانستان تهیه شده تعداد اقوام را در کشور ما را البته با تفصیل هر ولایت بصورت جداگانه چنین مینگارد :

پشتون ۳۸ %
 تاجک ۳۱ %
 هزاره ۹ %
 ازبیک ۹ %
 ایماق ۴ %
 ترکمن ۳ %
 بلوچ ۲ %

نورستانی، عرب، قرغز، پشه ای، قزل باش، براهویی، پامیری، گجر و سایرین ۴ %.

همچنان بعضی از مورخین و جامعه شناسان در آثار شان تعداد اقوام را در افغانستان ۵۰ قوم ذکر کرده اند، که در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مورخ دسمبر ۲۰۰۳ از چهارده قوم بزرگ در کشور ذکر بعمل آمده است اینها عبارت اند از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغز، قزلباش، گوجر و براهوی .

بر اساس مطالعات اخیر جامعه‌شناسان در سه دهه پسین، در افغانستان عنصر قومیت در عرصه قدرت سیاسی نسبت به عناصر ایدئولوژی، مذهب، زبان و سمت نقش تعیین کننده داشته است و در سرپای حوزه های قدرت فقط میتوان عنصر قومیت را مشاهده کرد. یعنی تمام اجزای متشکله قدرت انتخابی و انتصابی آن بر محور قومیت استوار بوده و مشمولین این حوزه ها برپایه منافع شخصی شان کاندید و به حیث ممثل اراده و منافع قوم انتخاب ویا انتصاب شده اند. بنا بر توضیحات و نوشته زلمی خلیلزاد نماینده خاص ایالات متحده امریکا برای تأسیس حکومت انتقالی افغانستان در اجلاس بن که در کتاب اش بنام " فرستاده" پرده از روی مداخلات مستقیم امریکا در حکومت سازی افغانستان بر مبنای اقوام بر میدارد .

او در این کتاب از تأکید امریکاییان و همکاران غربی شان در تقسیم قدرت در افغانستان بین اقوام برپایه (تعداد شان) بر علاوه سهم شاه اسبق محمد ظاهر حکایت های دردناک دارد که در نتیجه حکومت استخراج شده از نشست بن فقط برپایه قومیت و وفاداری اعضای این حکومت به ایالات متحده امریکا و متحدین اش بوده است. یعنی حکومت ساخته شده در بن از همان آوان پیدایش در گرو قوم و کشور تضمین کننده قرار گرفت .

گرچه بعدها قانون اساسی ممنوعیت هایی را در برابر سؤاستفاده هایی سیاسی از نام قوم تسجیل کرد ولی در پشت پرده تا کنون هم این سیاست در عرصه ملی و بین المللی بازار گرم داشته و امریکا و متحدین اش بویژه متحدین منطوقی ایشان با استفاده از این حربه در افغانستان اقوام را به جان هم انداخته و این تراژیدی بسیار وحشتناک در طی دو دهه اخیر عامل اصلی انفطابات اجتماعی، کنار نیامدن ها با یک پلتفورم بر پایه منافع ملی یک افغانستان واحد در عرصه ملی و بین المللی، شدت و رشد سیستم ملوک الطوایفی، ادامه جنگ و تمام نا بسامانی های سیاسی-اجتماعی-اقتصادی و نظامی میباشد .

با تأسف باید اذعان داشت که در بازی های سیاسی امروز قدرت های بزرگ هم نظریه پردازان و هم دستگاه های اجرایی شان و در ورای این سیاست های تباہ کن کشور های همسایه افغانستان هم روی تخاصم اقوام برای تشدید بحران و دستیابی به اهداف شان در کشور های که منافع دراز مدت و کوتاه مدت شانرا تأمین میکند، سرمایه گذاری های بزرگی کرده اند که اگر مردم و وطندوستان خاصاً جوانان که امروز بیشترین کمیت کشور را تشکیل میدهند و از ظرفیت بزرگ مادی و معنوی برخوردار میباشند و قشر آگاه ملی در پی چاره نیافتد عواقب زیانبار این قوم گرایی و چسبیدن به عنصر قوم نه تنها تمامیت ارضی بلکه هست و بود کشور ما را تهدید میکند همانند کشور یوگوسلاویا در اروپای شرقی و کشور های عراق، لیبیا، یمن و سوریه خطرات بزرگ جنگ داخلی محتمل است .

در این گبرودار بازی های خطرناک سیاسی بررسی و تحلیل وضعیت کشور مان در راستای اتحاد ملی برای منافع مشترک ملی و دستیابی به یک راه حل ویا حد اقل دریافت آدرس مشترک برای یک گفتنمان ملی مرا و امیدارد تا در این باب توجه بیشتر معطوف داشته و کاوش های بیشتری در زمینه صورت گیرد .

در شرایط حاضر آنچه به شیوه ای بسیار خطرناک تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما را تهدید میکند گرایشات ناسیونالیستی قومی است که پوتانسیل و ظرفیت بسیار بزرگی همسایه های آزمند ما را نیز با خود دارد و هم گرداننده گان و طرفداران باسواد و متفکر را برای این ماموریت خانه خراب کن افغانی در نظر گرفته اند. آنها همه روزه در سراتا سر کشور و خارج از کشور تخم نفاق، کینه و نفرت میکارند و پیوسته در صدد صف آرایی های خصمانه در میان مردمان باهم برادر ما هستند، آنها با گرایشات تقدس سازی از یک قوم معین به بهانه ای زبان، آداب، رسوم، عنعنات، خون، میراث های فرهنگی، محدوده ای جغرافیایی، کهنه پرستی و ارزش ها و ایجاد تنفر قومی نسبت به اقوام دیگر فقط در پی گرفتن قدرت سیاسی و خوش خدمتی به بیگانگان آزمند میباشند .

در کشور ما افغانستان که تا کنون اکثریت مردم از آگاهی لازم برای اهداف ملی برخوردار نیستند و هنوز مردم بصورت کامل فرهنگ باهم زیستن چون ملت واحد را فرا نگرفته اند بنا رسالت ملت سازی و روشن گری مردم برای این امر ملی، توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، امنیت و تمام اهداف بزرگ ملی بدوش دولت میباشد و همه تهدید ها که اجمال آنرا در بالا تذکر دادم هم متوجه دولت میباشد، برای دولت بسیار لازمی و حتمی است تا در باره تقسیم قدرت در میان مردم طوری عمل کند که همه مردم کشور خود را شریک بلامنازع قدرت در اداره کشور و سیستم سیاسی بدانند و همه مردم حقوق یکسان بر ای کسب امتیازات مادی و معنوی کشور بر طبق قانون اساسی و قوانین مکمل داشته باشند. زیرا اگر مردم ما از موقعیت حقوقی خویش در جامعه مطمئن باشد و دست زور گویان، قوماندانان و مافیایی ها از سر آنها کوتاه گردد، ایجاد هویت ملی و تحکیم پایه های دولت - ملت به مشکلات و بحران های کمتری مواجه خواهد بود. نباید هیچ فردی یا گروه اجتماعی در کشور خود را شهروند درجه دوم و محروم از حقوق و امتیازات عمومی احساس کند زیرا این احساس محرومیت مردم زمینه کار مغرضین را در میان آنها مساعد ساخته و باعث بروز هویت های قومی میگردد .

بنا به همه نخبه گان، آگاهان امور، کارمندان و مسؤولین امور اداره کشور دین، وجبیه و فریضه ملی است که حاکمیت ملی دولت متمرکز را همکاری و همیاری کنند تا بتواند در برابر این همه دسپایس و تهدیدات از ساختار خود دفاع کرده و منافع مردم را تأمین کند. سوالی بسیار مهمی که در بود و نبود هویت ملی در میان همه باشندگان افغانستان عزیز مطرح است این است که آیا مردم فرد فرد جامعه تا کدام حد و حدود خود را وابسته به این سرزمین و عضو

این واحد سیاسی میدانند؟ در جواب این سوال آنچه مربوط به بخش قبل از دهه هشتاد قرن بیست آن میگردد در کتاب "ملت - منافع ملی و دولت ملت در افغانستان" از این قلم توضیح لازم ارایه شده است. آنچه حالا نگارش میگردد وضعیت موجود است که بعد از تحولات دهه هشتاد قرن بیستم بر سر کشور ما آمده است. تجارب، چشم دید ها و اندوخته های بیش از نیم قرن نگارنده، همچنان طی نشست های رو در رو با اقشار مختلف مردم و یک عده مسؤولین اجتماعی و سیاسی و ارسال سوالنامه های پژوهشی در باره درجه وابستگی مردم به این سرزمین مشترک بنام افغانستان برای درک عینی روان و خواست مردم کشور به این نتیجه رسیدم که اکثریت مردم ما وطن شان را مانند مردمک چشم خویش دوست دارند ولی درجه آگاهی و تجربه عملی شان از درک منافع ملی و زنده گی مشترک باهمی و دیدگاه هایشان در خصوص سازه های پیشرفت و ترقی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هنوز در سطح بسیار نازل قرار دارد یعنی هنوز آگاهی مردم در سطح یک شهروند نازل است ولی آنچه بدون تردید مسلم است آنها همه خود را وابسته به این محدوده ای جغرافیایی بنام افغانستان میدانند ولی قواندانان جهادی بزور سلاح، ملا ها و روحانیون مذهبی بزور دین و مذهب، روسای محلی و مافیای قدرت دولت در درون دولت با ایجاد رعب و ترس مردم را برای اعمال ضد ملی سو استفاده میکنند. بنا تا وقتی که از جانب چنین گروه ها و افراد مورد بهره برداری سوء قرار نگیرند همه مردم کشور چون برادر و هموطن با هم کار و زنده گی دارند .

در شرایط حاضر کشور ما دولت باید نقش محوری را در تبلیغ عناصر فرهنگی جامعه متحد به هم پیوسته بنام افغانستان عزیز چون زبان، قانون، هنر و هویت ملی به اجرا گذارد تا ملت در این جریان رشد یافته و خود را صاحب هویت ملی- فرهنگی مشترک جامعه متحد همگام، هم نظر و هماهنگ با دولت خویش بدانند. یعنی لایه مستحکم جمعی ملت افغان بالای تمام لایه های قومی و قبیله ای که در بالا بنابر توضیح قانون اساسی کشور از آن نام بردم فائق آمده ایجاد گردد. مردم باید به این درک سالم برسند که براساس یک قرار داد نا نوشته امنیت، رفاه، آزادی های مدنی و تمام نیازمندی های شان را مدیون دولت ملی خویش اند. رفع بحران اعتماد موجود در کشور در لایه های مختلف اجتماعی و ایجاد فضای اعتماد متقابل میان گروه های سیاسی و اجتماعی یکی از راه هایی است که بحرانات پروسه ملت شدن را کاهش میدهد. اگر هریک از لایه های اجتماعی ساختاری کشور نماینده و یا نماینده گان لایه و قشر خویش را در ارگانه های اداره و رهبری دولت ببینند این امر کمک میکند تا آنها کمتر فریب دسپیس سود جویان که گویا یک قوم دیگران را حذف میکند، نمیخورند. در شرایط بحرانی موجود جامعه ما بهترین گزینه برای اداره کشور، سیاست گزاران و مقامات رهبری کننده جلب وسیع جوانان و زنان تحصیل کرده و متخصص این حلقهات مفقود و محروم جامعه میباشد، این اقشار به تناسب سایر اقشار جامعه کمتر وابستگی به میراث های نا هنجار کهن داشته و از درجه پویایی بیشتر و ظرفیت های دموکراتیک برخوردار میباشدند. جوانان خاصاً تحصیل کرده گان جوان غالباً نوگرا هستند و در بسیاری موارد مخالف موازین کهن و تعصبات قومی میباشدند، آنها سعی میکنند نو آور بوده و مدل های جدید زنده گی مدرن را در شرایط جامعه خویش پی ریزی کنند. چیزی که کار جوانان ما را غنا مند میسازد این است که آنها تجارب فراوان از انواع و اشکال حکومت داری چپ - راست و مذهبی متعصب از تاریخ معاصر کشور را اندوخته دارند. این هم وظیفه بسیار با اهمیت دولت میباشد تا بطور مستمر در تربیه و آماده سازی چنین کادر های جوان و زنان مبادرت ورزد .

این کار بزرگ ملی در جامعه چند قومی ما که در تار و پودش خارجیان رخنه و سرمایه گذاری کرده اند و هر آن از آن امید ثمر را دارند کار آسان نیست. این کار دشواری های فراوان دارد و مستلزم فدا کاری های فراوان میباشد. هر آن احتمال بحران های بسیار عمیق در کشور متصور است. تحلیل گران کشور های متخاصم مخصوصاً کشور های همسایه این مسئله را بخوبی میدانند. به تمام نخبگان و آگاهان امور کشور ما لازم است تا این باریکی ها را در نظر داشته باشند زیرا کاهش و تضعیف کنترل دولت بر اکناف کشور، نیرو های اجتماعی، قوماندانان محلی و نیرو های مسلح تنظیم های جهادی سابق و روسای محلی مستقیماً متناسب به قوت گیری قوم گرایان و ملوک الطوائف در کشور بوده و چون این بازیگران قومی زیر چتر حمایتی قدرت های بزرگ و همسایگان میباشد میتواند تهدید جدی برای تمامیت ارضی کشور باشند .

به قول آرنست گلنر Ernest Andre Gellner فیلسوف - جامعه شناس و مردم شناس انگلیسی چک تبار (۱۹۲۵ - ۱۹۹۵) نویسنده کتاب جامعه اسلامی و کتاب مشهور ملت و ناسیونالیسم در کتاب اخیر الذکر خویش در باره بروز ناسیونالیسم قومی چنین بیان میدارد :

ناسیونالیسم مدنی یا ملت در جوامع صنعتی و رشد یافته شکل میگیرد. در این جوامع، دموکراسی های نهادینه ظاهر شده و مبتنی بر حقوق برابر و همگانی شهروندان در درون یک جامعه است و تضمین کننده حقوق فرد فرد شهروندان در چارچوب های قانون و نهادهای واقعی خدمت گذار مردم است. حال اگر در این جوامع، نهادهای دموکراسی خوب کار نکنند، بجای اینکه دولت مروج ناسیونالیسم مدنی باشد مروج ناسیونالیسم فرهنگی-ملی میباشد و به این ترتیب جامعه مستعد ظهور ناسیونالیسم قومی خواهد شد. ناسیونالیسم ریشه در میراث کهن فرهنگی و قومی ندارد بلکه ناسیونالیسم ایستگاه موقتی از مراحل گذار به جامعه مدرن میباشد، با رشد صنعت، تجارت، اقتصاد و اعتلای جامعه تمام مناسبات کهن مربوط به محل و قوم جای خود را با فرآورده های جدید عوض میکند .

گلنر توضیح میدهد که رویا رویی در جوامع صنعتی به جریان صنعتی شدن مربوط میباشد نه به ویژه گی های فرهنگ کهن، زبان و قوم، از نظر او به اندازه ایی که مدرنیته در جامعه گسترش یابد به همان اندازه شرایط برای ملت شدن مردم هموار میگردد. زیرا صنعتی شدن یکپارچگی فرهنگی و رفاه اقتصادی را تضمین میکند و یک دولت متمرکز قوی زمینه ساخت و ساز قوم گرایان و منازعات قومی را در جامعه سد میگردد .

بطور فشرده میتوان از عوامل چون توزیع نابرابر قدرت در میان همه باشندگان یک سرزمین، محرومیت مردم از دسترسی یکسان به خدمات اجتماعی و اقتصادی، محرومیت مردم از اشتراک بالفعل و بالقوه در تحولات سیاسی کشور و بی توجه ای و سهل انگاری در ارزیابی وضعیت و مطالعه ساختار های قومی فرهنگ و تفکر حاکم درونی شان و هم توزیع نابرابر از عوامل طبیعی محیطی که در ساحه زنده گی یک گروه قومی زمین مساعد زراعتی، معادن طبیعی با ارزش، ساحات سرحدی و مراکز مبادلات کالا با جهان خارج میباشد و عدم توجه دیموکراتیک و تخصصی به این امر هم میتواند محمل نزاع قومی گردد، بحیث عوامل داخلی و عوامل چون رقابت قدرت های بزرگ برای نصب حاکمان و رهبری کشور از افراد وابسته به خود، راه اندازی و حمایت جنگ ها زیر عناوین آزادیخواهانه، مذهبی و نیابتی از جانب کشور های خارجی، استفاده از کشور های حایل برای تهدید امنیت ملی و منافع قدرت های بزرگ متخاصم، واکنش و حساسیت های قدرتهای منطوقی و جهانی در قبال اقوام در یک کشور، شرایط جیوپولیتیک و جغرافیایی اقوام در یک جامعه و همسانی آنها با اقوام کشور های همسایه را بحیث عوامل خارجی در نظر داشت .

اینها عواملی اند که اگر دولت مداران و نخبه گان سیاسی در کشور ما با آن التفات نداشته باشند دیر یا زود شیرازه ای وحدت ملی در کشور گسسته و تمامیت ارضی ما به خطر جدی مواجه خواهد گردید .
در این جا چند مثال از تیزس های تفرقه افکن و نفرت انگیز این گرایشات قومی می آورم :

• نظریه پردازان قوم گرا یا ناسیونالیست های قومی در افغانستان زبان را یک بخش مقدس استوره ایی هویت قومی خویش قلمداد کرده و از طرفداران خویش مطالبه دارند تا با ریختن خون از آن پاسداری کنند و این مسله باعث گردیده تا در کشوری که چهار سال جنگ جریان دارد و ختم اش هنوز هم هویدا نیست روند عادی و نورمال زنده گی و کار ارگانهای قانون گذار، عدلی، قضایی، اجرایی را مختل کرده ، جدل ها و بحث های نا وارد در زمینه جریان دارد. در حالیکه زبان یک وسیله تأمین ارتباط شخص با محیط پیرامونش میباشد و هیچ قدسیتی نداشته و در طول تاریخ هیچگاهی ارزش فرهنگی بشمار نرفته و نمیرود. و در روند تاریخ همین زبانهاییکه ما اکنون به آن تکلم داریم مثل سایر وسایل فرهنگی با تغییر و تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تغییر کرده و روز تا روز تغییر میکنند. این نظریه پردازان قوم گرا خود برای اهداف جاه طلبانه شخصی شان به چندین زبان تکلم میکنند ولی مردم را یاد گیری غیر از زبان محلی شان منع کرده و این را دلیل بی فرهنگی وانمود میکنند. در حالیکه جهان امروز بطرف تک زبانی در حرکت است، کشور هاییکه تا اواخر قرن ۱۹ به چندین زبان تکلم داشتند امروز یک زبان واحد دارند. در انگلستان تا اواخر قرن ۱۷ تنها ۲۵ درصد مردم بزبان انگلیسی امروزی تکلم میکردند. با رشد سرمایه داری و ایجاد و توسعه شهر ها و متمرکز شدن محلات بزرگ کار و ضرورت استفاده از تکنالوژی و علوم ایجاد یک زبان سراسری که آنرا بنام زبان رسمی و یا زبان ملی هم مینامند بمنظور تأمین ارتباط همه شهروندان از ضروریات مبرم تلقی میگردد. بسیار واضح است که هر کشور بر اساس نظریات دانشمندان و زبان شناسان همان زبانی را منحصبت زبان ملی تعیین و انتخاب میکنند که از غنای بیشتر برخوردار بوده و زبان شهر نشینان و مراکز سیاسی و تجارتی باشد. نخبگان سیاسی، آگاهان امور اجتماعی، رسانه های همگانی و ادارات امور اجتماعی کشور باید خود را مکلف بدانند تا با کار روشنگرانه مستدل جلو دسایس تفرقه افگانه این دلالتان قومی را در میان مردم گرفته نگذارند تا آنها با شعار های ستایش مابانه یک زبان و یک قوم سایرین را به تکفیر گرفته و برای اهداف اهریمنی خویش از این طریق نیرو بسیج کنند و مردم را به جان هم بیاندازند .

• در شعار های سیاسی نظریه پردازان قوم گرا فقط تفرق قومی جای دارد، سرتاسر برنامه ها، تیزس ها، کنفرانس ها و بیانات شان مملو از تفرقه افگنی میان باشندگان این سرزمین میباشد. در هیچ جایی از برنامه هایشان اصول دوستی، کار مشترک، زنده گی باهمی، تساند و همیاری، وجوهات و مشترکات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جا ندارد. در حالیکه تمام نیرو های سیاسی سیکو لار، سوسیال دیموکرات، سوسیالیست و کمونیست همه از پخش و انگیزه های تنفر قومی میان مردم نفرت دارند ولی این قوم گرا ها یا ناسیونالیست های قومی هیچ گزینه ای جز تنفر قومی را نمی پذیرند. انها با تبلیغات دروغین و تحریف تاریخ در میان قوم خاص به بر انگیزتن غرور و الهامات تصنعی مردم یک قوم را بر علیه دیگر میثورانند و منشا تمام بدبختی ها، جنگ، نا بسامانی و نا رسایی ها اقوام دیگر را معرفی میکنند .

• یکی دیگر از تیزس های قوم گرایان همانا مسله حذف اقوام و هویت های محلی از جانب قوم (حاکم) است. که پیوسته بوسیله آن مردم را فریب میدهند. این هرگز نمیتواند حقیقت داشته باشد زیرا در شرایط کسب هویت ملی یا ملت واحد این همه مردم کشور یا همه باشندگان این سرزمین بنام افغانستان است که بحیث ملت واحد افغان هویت

میداشته باشد که از صورت ها و اشکال هزاره - تاجک - ازبک - پشتون - ترکمن - پشه ای - بلوچ - نورستانی - ایماق - عرب - قزل باش - قرغز - براهویی و غیره متشکل گردیده است، محتوی هویت ملی است که منافع همه ملت را بر آورده میسازد. با دریافت هویت مشترک ملی نه تنها کسی در این کشور حذف نمیشود بلکه با قوت بیشتر منافع ملی را که منعکس دهنده منافع همه اقوام ساکن در کشور میباشد تأمین میکند و از استحکام بیشتر در سطح ملی، منطوقی و بین المللی برخوردار میگردد .

- شعار دیگری که نیرو های قوم گرا و نفاق افکن به شدت آنرا در میان اعضای و هواداران خود مطرح میکنند این است که آنها قربانی سیاست های تبعیضی شده اند، که این شعار احساسات بر انگیز از یکطرف در جلب طیف های بیشتر اعضا و هوادار به آنها کمک میکند و از طرف دیگر رهبران را در میان اعضا و هواداران محبوب تر گردانیده و هویت درون گروهی قوم گرایان را افزایش میدهد .

- یکی از ویژه گی های دیگر قوم گرایان در افغانستان همانا کمک به عناصر خارجی مداخله در امور افغانستان میباشد. قوم گرایان با ایجاد شکاف های عمیق قومی، تنازعات قومی و شورش های داخلی میخوانند مداخلات بیرونی و جنگ قدرت های بزرگ در کشور ما را رنگ داخلی بدهند و به نحوی برافکار جهانیان تأثیرات منفی و ناگوار برای تلاشهای آشتی و صلح وارد آورند.